بسم الله الرحمن الرحیم

دوشنبه 20/7/94

جلسه 1203

بحث راجع به اشکالاتی بود که بر قاعده لاضرر شده بود، اشکال اول این بود که با توجه به ثبوت احکام ضرریه کثیره در اسلام تخصیص لاضرر به اینها مستلزم تخصیص اکثر مستهجن هست، که به نظر ما همانطور که امام قدس سره فرموده اند این اشکال قابل جواب نیست بنابر این نظر معروف که ما ضرر را به ضرر مالی و یا ضرر بدنی معنا کنیم ولو مقابل آن نفع معنوی عائدمان بشود، حتی مثل بحوث که در ضرر مالی که اعتباری هست و بحث ملکیت شرعیه اعتباریه هست گفتند عبد در برابر مولا حق مالکیت ندارد ولی احکامی که مستلزم ضرر بدنی است مثل وجوب جهاد ابتدائی این مستلزم ضرر بدنی است و اینکه در بحوث گفتند شریعتی که فاقد این سری احکام باشد شریعت ضرریه هست این جهاد دفاعی صحیح است، اما در جهاد ابتدائی که صرفا برای دعوت کفار به اسلام هست دینی که جهاد ابتدائی نداشته باشد چه بسا در ادیان سابقه داشته ایم که مأمور به نشر دین از طریق جها نبوده اند و این دین دین ضرری نمی شود، بله طبق توجیه ما وجوب جهاد ابتدائی هم ضرری نیست چون مستلزم نقص بدنی در گروهی هست و لکن در کل که حساب می کنیم این حکم به طور مطلق ضرری نیست چون باعث هدایت گروه زیادی از مردم به راه راست می شود، و لکن طبق توجیه آقایان قابل توجیه نیست.

آقای زنجانی دام ظله بخاطر همین مشکلات فرموده اند ما استظهار می کنیم ولو به قرینه تطبیقات لاضرر که لاضرر حکم شرعی ای که تثبیت کند ضرر را در حقوق الناس آن را رفع می کند، حقوق الله یا ضرر صادق نیست یا اگر ضرر هم باشد حدیث لاضرر از آنها انصراف دارد، لاضرر مربوط است به ضررهایی که در دائره حقوق الناس است، مثلا مالک در ملک خودش تصرفی بکند که مستلزم ضرر بر همسایه هست، نه فقط این کار تحریم شده بلکه حکمی که منشأ این ضرر هم باشد رفع شده است، ولذا بیع الغبن که ضرری است از غابن به مغبون که این مربوط به حقوق الناس هم هست حکم لزوم بیع آن هم رفع شده بخاطر لاضرر.

 **اقول:** این فرمایش ایشان هم قرینه ای ندارد، اگر می گوئید لاضرر نفی می کند اضرار بعض الناس ببعض را از این بیش از حرمت استفاده نمی شود، اما اینکه بگوئید حکم شرعی مستلزم اضرار بعض الناس ببعض را شارع رفع کرده، خوب در مثل بیع الغبن غابن ضرر نمی زند به مغبون، ولذا مشهور بیع الغبن را حرام نمی دانند، حالا از ایشان نقل شده که گفته ما بیع الغبن را حرام هم می دانیم، ولی مشهور حرام نمی دانند صرفا موجب خیار هست بر مغبون و الا غابن که ضرر نزده است به مغبون، شارع است که با حکم به لزوم این بیع ضرر می زند به مغبون، و الا غابن ملک خودش را در معرض فروش گذاشت بدون هیچ تدلیسی، گفت من این خانه را به این قیمت می فروشم شخصی هم بدون تحقیق آمد و این خانه را خرید، هیچ عرفی به این غابن نمی گوید که تو به من ضرر زدی، چون در جواب می گوید می خواست چشمت را باز کنی از چند نفر بپرسی قیمت بازار را بعد بیائی خرید کنی، مگر من به تو گفتم که قیمت بازار همین مقدار هست، ولذا من ضرر نزدم به تو، یا قانون که می گوید بیع لازم است در قوانینی که در کشورهای غیر اسلامی هست که بیع غبن لازم است مگر به تدلیس منجر شود یا فقه ابوحنیفه که می گوید بیع الغبن لازم است خوب قانون به تو ضرر زد، در حقیقت خودت به خودت ضرر زدی که چشم و گوشت را باز نکردی، حالا فوقش این است که لزوم بیع حکم ضرری است بر تو.

 آنوقت با این بیان گفته می شود که چرا حکم به لزوم بیع ضرری باشد، بلکه لزوم بیع حکم الله است لمصالحَ، برای حفظ نظام عقود و ایقاعات حکم کرده اند به وجوب وفاء به عقد، ما چه می دانیم، مصالحی در کار بود و چه بسا با توجه به آن مصالح این حکم ضرری نباشد، ولذا این اشکال اول به نظر ما قابل جواب نیست.

**اشکال دوم:** اشکالی است که محقق عراقی کرده، فرموده تطبیقات روائی لاضرر با قاعده لاضرر تطابق ندارد، در مورد قاعده لاضرر در روایات بررسی که می کنیم می بینیم لاضرر بر اینها منطبق نیست، و این موجب خلل می شود در ظهور لاضرر که نکند از لاضرر یک معنای دیگری اراده شده، و الا چطور بر این موارد منصوصه تطبیق نمی کند، مثل قضیه سمره و قضیه حق شفعه در روایت عقبة بن خالد و قضیه منع از فضل الماء باز در حدیث عقبة بن خالد.

راجع به قضیه سمره دو شبهه مطرح شده:

**شبهه اول:** این است که گفته شده است در قضیه سمره پیامبر فرمود اقلعها و ارم بها الیه فانه لاضرر و لاضرار، خوب فانه لاضرر و لاضرار این با چه چیزی می خواهد تطبیق کند؟ فانه لاضرر و لاضرار در این روایت بر جواز دخول سمره بدون اذن تطبیق شد، رفع جواز دخول سمره بدون اذن این ضرری هست و خلاف امتنان هست بر سمره، شما با این لاضرر نفی کردید سلطنت سمره را بر درخت خودش و بر دخولش برای سرکشی به درخت، این خلاف امتنان بر سمره است، و لاضرر قاعده امتنانیه است، نباید از جریان قاعده لاضرر خلاف امتنان بر یک مسلمان دیگری لازم بیاید، شما از رفع جواز دخول سمره به غیر استئذان به نفع انصاری بهره برداری کردید اما خلاف امتنان بر سمره عمل کردید و این خلاف سیاق لاضرر است، این اشکالی است که خود محقق عراقی مطرح کرده است.

**شبهه دوم:** که در کلمات مرحوم شیخ است که فرموده اند این لاضرر ولاضرار تطبیق شده بر جواز قلع درخت سمره، اقلعها و ارم بها الیه فانه لاضرر، در حالی که حکم ضرری جواز دخول سمره بدون اذن بود، او حکم ضرری بود باید او را رفع می کردند، در حالی که در قضیه سمره حرمت قلع شجره سمره را رفع کردند با لاضرر، این را چگونه توجیه کنیم؟

**جواب اول از این دو شبهه:** مرحوم شیخ جواب کلی ای که داده که در دو روایت عقبة بن خالد هم این جواب مطرح می شود این است که فرموده جهل به کیفیت تطبیق مانع از تمسک به کبری در حدیث نخواهد بود، مهم نیست که ما کیفیت تطبیق را ندانیم، مهم این کبرایی است که در حدیث ذکر شده به آن عمل می کنیم.

 **اقول:** شما می دانید و محقق نائینی هم فرموده که جهل به کیفیت تطبیق یعنی شاید اگر ما می فهمیدیم نحوه تطبیق کبری را بر مورد، استظهارمان از آن کبری عوض می شد، جهل به کیفیت تطبیق اگر متصل به حدیث نباشد مهم نیست، فرض این است که مورد متصل است به این کبری، و اگر ما کیفیت تطبیق را می دانستیم چه بسا معنای دیگری از کبری می فهمیدیم غیر از آن معنایی که الآن می فهمیم با قطع نظر از کیفیت تطبیق، ولذا این جواب مرحوم شیخ قابل قبول نیست.

**جواب دوم:** خود مرحوم نائینی و همینطور آقای خوئی جواب دیگری داده اند، فرموده اند که به نظر ما در این قضیه سمره لاضرر تعلیل برای این است که بر سمره حرام است و جائز نیست داخل خانه رجل انصاری شود بدون استئذان، تعلیل برای این هست، اما علت امر پیامبر به قلع شجره سمره او چیز دیگری بود، او اعمال ولایت پیامبر بود تا دفع ماده فساد بکند و تأدیب کند سمره را چون عناد می کرد.

 **اقول:** این جواب هم انصافا خلاف ظاهر است، اقلعها و ارم بها الیه فانه لاضرر ولاضرار این چه توجیهی است که ما بگوئیم فانه لاضرر تعلیل امر به قلع شجره سمره نیست، بلکه تعلیل عدم جواز دخول سمره است بدون استئذان، در حالی که خود نص صحیح که در کافی نقل شده به این تعبیر آمده است که به رجل انصاری فرمود که یا فلان اقلعها و ارم بها الیه فانه لاضرر و لاضرار.

مرحوم استاد هم فرموده اند که به نظر ما همین می آید که لاضرر علت جواز دخول سمره به غیر استئذان بود که اشکالش را ما عرض کردیم که این خلاف ظاهر است، ولی یک اضافه ای دارند که ظاهرا در دوره اولی فرموده بودند علی ما نُقِل، فرموده اند که علت قلع شجره تزاحم بود بین حفظ رجل انصاری عِرض خودش را و بین حرمت قلع شجره سمره، پیامبر دید باب تزاحم است لذا اصول را پیامبر پیاده کرد در این مسأله، بحث اعمال ولایت نبود، یعنی ایشان با مرحوم نائینی و آقای خوئی مشترکند در اینکه فانه لاضرر تعلیل عدم جواز دخول است به غیر استئذان که ما عرض کردیم خلاف ظاهر است، ولی فرقشان این است که ایشان می گوید امر به قلع شجره نکته اش نکته تزاحم بود، رجل انصاری یک تکلیف داشت که حفظ عِرض بود ناموسش را حفظ کند، واجب است بر شوهر حفظ ناموسش، از طرف دیگر هم کندن درخت سمره حرام بود، باب تزاحم بود پیامبر دید حفظ عِرض اهم است امر کرد به اتیان اهم، و علی القاعده این رافع ضمان هم نخواهد بود، رجل انصاری علی القاعده باید پول درخت سمره را هم بدهد.

 **اقول:** این فرمایش هم به نظر مشکل می آید، برای اینکه:

**اولا:** چرا فرض تزاحم می کنید، خوب رجل انصاری می توانست نقل مکان کند، فرض نشده که رجل انصاری از آن مکان نمی توانست به جای دیگر منتقل بشود.

**ثانیا:** بر فرض بگوئیم باب تزاحم هم بود اینکه بگوئیم ضمان دارد رجل انصاری نسبت به قلع شجره این خلاف ارتکاز عقلائی است، چون سمره مضار بود و رجل انصاری دفاع می کرد از عِرض خودش، کسی که دفاع می کند از عِرض خودش در برابر یک مهاجم زیانی هم به این مهاجم وارد بشود در طریق دفاع این ضمان آور نیست.

غیر از اینکه اطلاق مقامی خود این حدیث هم اقتضاء می کند که رجل انصاری ضامن نبود و الا پیامبر به او می فرمود ثمن شجره را به سمره پرداخت کن.

پس به نظر ما این اشکال که فانه لاضرر این چطور می خواهد تعلیل جواز قلع شجره این سمره باشد، این تا حالا جوابش داده نشد، ظاهر این حدیث این است که تعلیل همین امر به قلع است.

**جواب سوم:** بهترین جواب این است که بعضی هم مطرح فرمودند که بگوئیم لاضرر تعلیل نبود برای امر به قلع، بلکه لاضرار تعلیل بود، لاضرر را چون سیاقش با لاضرار هماهنگ است ذکر کردند، و الا مهم آن لاضرار هست، کأنه پیامبر فرمود اقلعها و ارم بها الیه فانه لاضرار، این هم عرفی است، مثل این می ماند بگوئیم احبسوا زیدا فانه یرید قتل مؤمنٍ و لایجوز قتلُ مؤمن، زید را زندانی کنید چون می خواهد مؤمنی را بکشد هر لحظه در صدد است مؤمنی را بکشد، هر چه به او نصیحت می کنیم که از خدا بترس قبول نمی کند، تا قبول نکرد و اصرار ما بی فایده بود می گوئیم احبسوه فانه یحرم قتل المؤمن، این یک مقدمه مطویه عرفیه دارد که فانه یحرم قتل المؤمن و هذا یرید ارتکاب الحرام و ما می خواهیم او را منع کنیم از ارتکاب حرام، حد اقل حاکم ولایت دارد بر منع از منکر، اگر خود مؤمنین چنین ولایتی نداشته باشند که با اتلاف مال غیر و امثال آن منع از منکر بکنند اما حاکم که این مقدار ولایت دارد، به نظر می آید این جواب جواب درستی است، لاضرار تعلیل اقلعها و ارم بها الیه هست.

**جواب چهارم:** یک توجیه دیگر هم ما اضافه می کنیم، ولو این توجیهی که الآن نقل کردیم توجیه خوبی است با بقیه نقلها هم می سازد، با نقل ابن مسکان که ما اراک یا سمره الا مضارّا ولاضرر ولاضرار، یا نقل صدوق قریب به این مضمون که انک رجل مضارّ، ولی یک توجیه دیگری هم به نظر ما می آید که بگوئیم لاضرر را حضرت تطبیق کرده بر همین جواز قلع شجره، و حرمت قلع شجره را رفع کرده است، چون بقاء این حرمت قلع شجره حکم ضرری بود بر رجل انصاری، طبق مسلک مشهور اشکال ندارد، قلع شجره حرمتش در این فرضی که سمره عناد می کند این بقاء این حرمت حکم ضرری است بر رجل انصاری.

فقط این اشکال می ماند که رفع این حرمت قلع خلاف امتنان بر سمره است.

که جوابش این است که لاضرر شرطش این نیست که خلاف امتنان بر غیر نباشد.

اگر می گوئید موجب ضرر بر سمره است، و از لاضرر نباید دیگران متضرر بشوند.

می گوئیم قبول، ولی سمره قابل ارفاق نبود، منصرف است لاضرر از سمره، چون سمره خودش با عنادش این حکم را ایجاد کرد، خوب سمره یک لحظه می گفت چشم تمام می شد، این مورد که وقتی یک شخصی عناد می کند و کار به جائی می رسد که بقاء ملک او وحرمت اتلاف ملک او ضرری می شود بر دیگران، چرا لاضرر حرمت اتلاف ملک او را برندارد؟ اگر توقف دارد دفع ضرر بر اتلاف ملک او بر کندن درخت او، و فرض این است که تقصیر هم از طرف خود همین مالک است، هیچ انصرافی ندارد لاضرر، حرمت اتلاف درخت او را بر می دارد ولو نتیجه اش این است که مال او تلف می شود ولی تلف مال او مستند به تقصیر خودش هست، خودش عناد کرد، ولذا به نظر ما تطبیق در قضیه سمره مشکل ندارد.

پس ظاهر این است که به لحاظ لاضرار تطبیق شده بر امر به قلع، ولی اگر لاضرر را با همین بیان که عرض کردیم تطبیق کنیم و جواز قلع شجره را از لاضرر استفاده کنیم با این توجیه ما قابل قبول است.

اما فرمایش محقق عراقی، محقق عراقی فرمود که لاضرر را در این روایت تطبیق کردند بر نفی سلطنت سمره، و از لاضرر جواز دخول سمره را برای سرکشی به درختش رفع کردند، رفع جواز دخول سمره به غیر استئذان این خلاف امتنان بر سمره است.

**اقول:** جواب این این است که حدیث لاضرر کجایش آمده است امتنان بر غیر؟ این را دیروز هم عرض کردیم که لاضرر فوقش امتنان بر کسی است که لاضرر در حق او جاری می شود ولو خلاف امتنان بر دیگران باشد.

{جواب سؤال: طرف مقابل اگر اذن بگیرد برای دخول که ضرر نمی کند، یک یا الله بگوید ضرر می کند؟!}.

و اساسا واقعا عجیب است از محقق عراقی، اصلا سمره مگر حق دخول به غیر استئذان داشت تا بخواهیم این حق او را رفع کنیم بعد شما بگوئید خلاف امتنان بر سمره لازم می آید، اولا معمول این افراد که درختی داشتند در منزل دیگری، منزلها شبیه باغ بود، شخصی هم قبلا هماهنگ می کرد درختی می کاشت در آن زمینی که در او ساختمان مردم بود، این حقی نسبت به درخت دارد، و بالتبع حق مرور دارد، این حق مرورش بالتبع است، به مقداری است که محروم نشود از درخت خودش، خوب مگر رجل انصاری می گفت من اذن نمی دهم؟ رجل انصاری می گفت یک یا الله بگو استئذِن بعد وارد بشو، نه اینکه ما به تو اذن نخواهیم داد، محروم نمی شوی از سرکشی به درختت و حق تبعی مرورت هم محفوظ است، ولی این کیفیت مرور را انتخاب کن، مثل اینکه بگوید از این درب بیا نه آن درب، می گوید از این راه که آمدی یا الله بگو و وارد بشو، حالا پنج دقیقه هم بایستد تا خانواده رجل انصاری خودش را بپوشاند، این که منافات با آن حق تبعی مرور ندارد، و حتی -خوب دقت کنید- و حتی اگر شرط کرده من حق مرور داشته باشم، و حق مرورش بشود حق بالاصالة در ضمن یک عقد، نه از باب حق تبعی که حق داشت نسبت به آن درخت، بلکه بالاصالة در ضمن عقد لازم شرط می کرد من حق داشته باشم رفت و آمد کنم به این درخت سر بزنم، باز هم این انصراف دارد به دخول متعارف، دخول متعارف همین است که اگر می خواهید وارد منزلی بشوید استئذان بکنید از اهلش، ولاتدخلوها حتی یؤذن لکم، عقلاء اینجور هستند، همج الرعاء ها هستند که همینجور سرشان را زیر می اندازند وارد خانه مردم می شوند، و الا طریق متعارف همین دخول مع الاستئذان است دیگر، ولذا اگر شرط هم می کردند حق دخول را باز انصراف داشت به دخول مع الاستئذان، و اصلا دخول بلا استئذان حرام است، لاتدخلوها الا ان یؤذن لکم، پس این فرمایشات هم تمام نیست که محقق عراقی فرمود سلب حق سمره نسبت به دخول به غیر استئذان خلاف امتنان بر سمره است، سمره حق دخول به غیر استئذان ندارد تا بخواهیم سلب کنیم حقش را.

{جواب سؤال: آنی که حق مرور دارد حق مرور متعارف دارد، کسی که اجاره می کند طبقه دوم خانه شما را در ضمن عقد اجاره، خوب می گوید شرط می کنم من مجاز باشم که از حیاط منزلتون وارد بشوم نه از درب پشت ساختمان، بعد بیاید کلید را بیاندازد بدون یا الله وارد بشود، حالا اهل منزل ممکن است دارند لباس می شورند یا دارند لباس عوض می کند، حالا بگوید آقا ما شرط کردیم که از درب حیاط وارد بشوم، خوب آقا شرط کردی مثل آدم وارد بشوی، و پیامبر فرمود استئذن، فأبی}.

خوب پس به نظر ما تطبیق لاضرر بر قضیه سمره مشکل ندارد.

اما راجع به حدیث شفعه، قضی رسول الله صلی الله علیه وآله بالشفعه و قال لاضرر ولاضرار، گفته می شود که چه ربطی دارد لاضرر به قاعده شفعه، حالا گاهی اتفاق می افتد شریک حقش را سهمش را می فرشود به یک غریبه و آن غریبه هم آدم نابابی است موجب ضرر می شود بر آن شریک دیگر، این قضیه اتفاقیه که نمی شود علت باشد یا حتی حکمت باشد برای جعل شفعه، من سه دانگ خودم را از این منزل می فروشم به شخص ثالث، شریکم حق دارد که همان پولِ خرید را به آن شخص ثالث که خرید بدهد و آن سه دانگ را از او پس بگیرد، چون در اسلام حکم ضرری نیست؟! خوب این چه تعلیلی است، حتی چه حکمتی است، نوع موارد بیع الشریک که مصداق اضرار به شریک آخر نیست.

جواب هائی داده شده است:

**جواب اول:** یک جواب این است که شیخ الشریعه گفته که این ها جمع بین دو روایت است، دو جمله مستقله است که عقبة بن خالد کنار هم گذاشته است ولی پیامبر که کنار نفرموده بود، ربطی به هم ندارند.

**اقول:** اینکه خلاف ظاهر است، عقبة بن خالد می گوید قال ابوعبدالله علیه السلام قضی رسول الله صلی الله علیه وآله بالشفعة و قال، اگر این را عقبة بن خالد می گفت باید می گفت قال و قال، یعنی قال الصادق علیه السلام و قال رسول الله لاضرر ولاضرار، اگر این کلام عقبة بن خالد بود عقبة بن خالد باید قال را تکرار می کرد، می گفت امام صادق فرمود که پیامبر قضاوت کرد به حق شفعه، و امام صادق فرمود که پیامبر فرموده است لاضرر ولاضرار، ولی دو تا قال نداریم بلکه یک قال داریم، یا این است که پیامبر در یک مجلس فرموده است این دو مطلب را، و یا امام صادق علیه السلام این دو مطلب پیامبر را در کنار هم گذاشته است، امام صادق هم این دو تا مطلب را کنار هم بگذارد کشف می کند از یک ارتباط، امام صادق ارتباط دیده بین این دو مطلب که کنار هم گذاشته است، ولذا می گوئیم جواب درست نیست.

**جواب دوم:** جوابی است که در بحوث داده اند، گفته اند حق شفعه حق عقلائی بود، اگر پیامبر حق شفعه را نمی پذیرفت ضرر حقی بود بر آن شریک که حق شفعه او را که عقلاء اعتبار کرده بودند شارع آمده الغاء کرده است.

**اقول:** **اولا:** جناب آقای صدر کدام تاریخ نوشته است حق شفعه حق عقلائی بود، الآن که ما تحقق کردیم چیزی ندیدیم در قوانین غیر اسلامی راجع به حق شفعه.

**ثانیا:** وانگهی ظاهر این حدیث این است که پیامبر حساب کرد دید حق شفعه اگر نباشد ضرر به وجود می آید، اما نه به تبع عقلاء که چه کند این، دیگر عقلاء اعتبار کردند بعد از اعتبار عقلاء ما اگر امضاء نکنیم اعتبار عقلاء را الآن دیگر می شود ضرر، این خلاف ظاهر است، ظاهرش این است که پیامبر کاری به عقلاء ندارد بلکه حساب دین خودش را می کند، ظاهرش این است که تضییع یک امری است با قطع نظر از اعتبار عقلاء که هنوز امضاء هم نشده است، این خلاف ظاهر نیست.

**جواب سوم:** ما به نظرمان جواب این است که تطبیق تعبدی بود، نه حکمت است نه علت است، پیامبر ادعاء فرمود تعبدی تطبیق کرد لاضرر ولاضرار را بر حدیث شفعه، چه اشکالی دارد، ما داریم در تطبیقات تعبدی که امام می فرماید من اوصی بجزء من ماله این یعنی یک دهم، چون خدا فرمود ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا، آن را که حساب می کنیم می شود یک دهم، این تطبیق تعبدی است، اینکه اشکال ندارد.

و همین بیان راجع به روایت سوم هم می آید، قضی ان لایُمنع فضل ماء لیُمنع فضل کَلاء و قال لاضرر ولاضرار، پیامبر فرمود آب اضافه ای چاهتان را منع نکنید از دیگران به این هدف که می گوئید اینها اگر بیایند از این آب چاه استفاده کنند مواشیشان را می آورند از مراتع ما استفاده می کنند، منع می کنید از آب چاه استفاده کنند تا مراتعتان محفوظ بماند، نه این کار را نکنید، این هم گفته می شود خوب ولاضرر ولاضرار چه ربطی به قضی ان لایمنع فضل ماء لیمنع فضل کلاء دارد، اگر این آب چاه خودمان است، مال این ده است اهالی ده دیگر می خواهند بیایند، خوب منع آنها که ضرر نیست، بلکه عدم النفع است، اگر آب چاه عمومی است از مباحات است، خوب اصلا ما حق نداریم منع کنیم دیگران را از استفاده از این حق مشترک، ربطی به لاضرر ندارد.

در اینجا هم همان بیان قبلی می آید که این تطبیق تعبدی است.

ولی جوابهای دیگر که اینجا تکرار می شود مثل تعدد روایت و مثل جواب آقای صدر، آنها به نظر ما تمام نیست.

اشکال سوم می ماند ان شاء الله بعد از تعطیلات، که محقق عراقی فرموده است فقهاء هم تطبیقاتی که از لاضرر در فقه دارند با مُرّ قاعده لاضرر مطابقت ندارد، بعد شروع کرده تطبیقات لاضرر را در فقه بگوید و بیان کند چه جور با مرّ قاعده لاضرر تطبیق ندارد، که انشاء الله بعد از تعطیلات، باشد شنبه بعد از عاشورا ان شاء الله.